گفت‌وگوی «جوان» با همسر و فرزند شهید دکتر محمدعلی فیاض‌بخش

پزشکی که در هوای فقرا نفس می‌کشید

شکوفه زمانی

شهید دکتر محمدعلی فیاض‌بخش مؤسس سازمان بهزیستی چهره و نامی آشنا برای بسیاری از ما ایرانی‌ها است. پزشک متعهدی که در میان ۷۲ انسان بی‌گناه دیگر، در فاجعه هفتم تیرماه ۱۳۶۰ در توطئه بمب‌گذاری منافقان به شهادت رسید. فیاض‌بخش علاوه بر اینکه پزشکی حاذق بود، دغدغه محرومان را داشت و در هوای فقرا نفس می‌کشید. به گفته خانواده‌اش صبح‌ها بعد از قرائت قرآن به خواندن موارد عمل‌های جراحی روزانه‌اش می‌پرداخت. در روزهای گرم تیرماهی که یادآور ترورهای افسارگسیخته سازمان منافقین است، با همسر و فرزند ارشد شهید دکتر محمدعلی فیاض‌بخش همکلام شدیم تا در مورد این پزشک شهید بیشتر بدانیم. دکتر ربابه رفیعی همسر شهید بین سال‌های ۸۰ الی ۸۸ مشاور زنان رئیس جمعیت هلال احمر بود و از سال ۸۸ الی ۹۰ نیز مشاور ایثارگران رئیس جمعیت هلال احمر بود. دکتر احمد فیاض‌بخش فرزند شهید نیز عضو هیئت علمی و دانشیار دانشگاه علوم پزشکی تهران و مشاور توسعه منابع و سرمایه معاون وزیر رفاه و رئیس سازمان بهزیستی کشور است.

شهید فیاض‌بخش در حال سر کشی به مناطق محروم

همسر شهید

معیارهای شما برای انتخاب همسرتان چه بود و چطور شد با خانواده دکتر شهید فیاض‌بخش آشنا شدید؟

من در یک خانواده مرفه به دنیا آمده بودم. ظاهر افراد برایم اهمیتی نداشت. ولی تحصیلات مهم بود و دوست نداشتم همسر یک تاجر یا کاسب شوم. یکی از همسایه‌های دکتر که از اقوام ما بودند ما را به هم معرفی کردند. نوروز سال ۴۴ بود که با پدرم برای خواستگاری تماس گرفتند و پدرم استخاره گرفتند. بسیار خوب آمد. با هم ازدواج کردیم و حاصل زندگی ۱۶ ساله مشترکمان چهار فرزند شد. دکتر فیاض‌بخش متولد سال ۱۳۱۶ در تهران و از یک خانواده مذهبی و خیر بود. ایشان تحصیلاتش را تا دکترای تخصصی جراحی ادامه داده بود و چهار سال رایگان طبابت می‌کرد.

جایی خواندم که دکتر فیاض‌بخش کمک به محرومان را حتی از دوران سربازی‌شان پیگیری می‌کردند.

بله، اولین دوره‌ای که فارغ‌التحصیلان پزشکی را به عنوان سپاهی بهداشت به سربازی می‌بردند، مشمول دکتر هم شد. ایشان به روستاهایی می‌رفت که از همه امکانات محروم بودند. حتی وضعیت طوری بود که دکتر باید فاصله شهر تا روستا را با اسب طی می‌کرد. ایشان تصمیم می‌گیرد در روستای محل خدمتش حمام، مسجد و مدرسه کوچکی بسازد و در تمام اوقاتی که به مرخصی می‌آمد وقتش را صرف تأمین تدارکات برای بهبود وضعیت روستاها می‌کرد.

شما که از یک خانواده مرفه بودید با مأموریت‌هایی که دکتر به مناطق محروم داشتند با داشتن فرزندان کوچک اذیت نمی‌شدید؟

من و دکتر هر دو در خانواده مرفهی بزرگ شده بودیم. در یک مأموریت ایشان را به سقز فرستادند؛ شهری که آن موقع واقعاً ویرانه بود. در چنین مناطقی در کل دو یا سه پزشک بیشتر پیدا نمی‌شد. ولی من اولاً به دلیل اخلاق و رفتار شهید فیاض‌بخش و بعد به خاطر همدلی و همراهی با محرومان در این مأموریت‌ها هیچ احساس بدی نداشتم و می‌توانم بگویم آسوده و شاد هم بودم.

خود شما هم تحصیلات عالیه دارید، دکتر هستند یا کار شخصی دارند. در جواب می‌گفتند هر وقت دکتر آمدند می‌گویم که تماس بگیرند. ولی در طی یکی از تماس‌ها فاجعه انفجار را به مادر اطلاع دادند. مادر با دایی پدرم به پزشکی قانونی و بیمارستان‌ها مراجعه کردند ولی اثری از پدر نبود تا اینکه بعد از دو روز از بیمارستان طرفه برای شناسایی جسد پدرم با ما تماس گرفتند. تشییع جنازه ۹ تیرماه انجام شد و آخرین شهیدی که در آن روز به خاک سپرده شد شهید دکتر محمدعلی فیاض‌بخش بود.

در زندگی شهید فیاض بخش رسیدگی به مستضعفان پررنگ است. ایشان چه برنامه‌هایی برای رفع محرومیت داشتند؟

پدرم برنامه‌های زیادی داشت که با شهادتش ناتمام ماند. اجرای کامل طرح کمک به روستانشینان مسن از این جمله است. ایجاد مراکز دست و پاسازی در ۱۰ استان کشور هم طرح دیگری بود که ایشان پیگیری می‌کرد. هرچه مردمی‌تر کردن سازمان بهزیستی و مهم‌تر از همه که بزرگ‌ترین افتخار دوران خدمت شهید به شمار می‌رفت، اجرای فتوای حضرت امام خمینی(ره) مبنی بر اجازه مصرف وجوهات شرعیه در سازمان بهزیستی کشور زیر نظر مرحوم حضرت آیت‌الله مهدوی‌کنی نماینده حضرت امام(ره) در سازمان بود. به این منظور ارائه خدمات بازتوانی معلولین، تجدید تربیتی منحرفین اجتماعی و سرپرستی از ایتام و خانواده‌های نیازمند صورت می‌گرفت که به طور گسترده در سراسر کشور و به‌خصوص در روستاها به اجرا درمی‌آمد. سازمان بهزیستی از زمانی که به عنوان نهادی مستقل شروع به کار کرد، سرپرستی جز شهید فیاض‌بخش را به یاد نمی‌آورد. یکی از کسانی که اصرار به لزوم جدایی بهزیستی از وزارت بهداری داشت «شهید فیاض‌بخش» بود که بعد از جدایی این سازمان از وزارت بهداری به عنوان سرپرست مشغول به کار شد. سازمان بهزیستی در تاریخ ۲۴ تیرماه سال ۵۹ از وزارت بهداری جدا شد و در تاریخ ۲۸ تیرماه سال ۵۹ کار خودش را مستقلاً آغاز کرد. بلافاصله مطالعه و بررسی کارشناسان و متخصصان این سازمان برای توسعه مراکز بهزیستی کشور آغاز شد. این سازمان در بدو شروع کار با مشکلات زیادی از جمله تحت پوشش قرار دادن هزاران معلول محروم و بی‌سرپرست، مشکلات اداری و استخدامی و سایر مشکلات کشور مانند محاصره اقتصادی و جنگ... درگیر بود.

پدرم برنامه‌های زیادی داشت که با شهادتش ناتمام ماند. اجرای کامل طرح کمک به روستانشینان مسن از این جمله است. مهم‌تر از همه که بزرگ‌ترین افتخار دوران خدمت شهید به شمار می‌رفت، اجرای فتوای حضرت امام خمینی(ره) مبنی بر اجازه مصرف وجوهات شرعیه در سازمان بهزیستی کشور زیر نظر مرحوم حضرت آیت‌الله مهدوی‌کنی نماینده حضرت امام(ره) در سازمان بود

فرزند شهید

شهید فیاض‌بخش از چهره‌های انقلابی بودند که متأسفانه کمتر به این بخش از زندگی ایشان پرداخته شده است. از فعالیت‌های انقلابی شهید بگویید.

ایشان در سال ۱۳۴۵ با همکاری بعضی از دوستان همفکرشان از جمله شهید دکتر سید محمد لواسانی کلینیک سلمان فارسی را در دروازه شمیران دایر می‌کنند. قبل از جمعه سیاه و پیش از ۱۷ شهریور کمک‌های اولیه پزشکی را در کلینیک و منزل خودشان به صورت پنهانی به انقلابیون آموزش می‌دادند. در جمعه خونین با کمترین امکانات جراحی به مداوای مجروحان می‌پردازند. پس از پیروزی انقلاب در آبان ماه ۵۷ کمیته آسایشگاه معلولین انقلاب دروس را تأسیس می‌کنند و در هنگام عزیمت امام(ره) از پاریس جزو پزشکان معتمد مدرسه علوی بودند. مدتی بعد مدیر کل توانبخشی وزارت بهداری می‌شوند و لایحه سازمان بهزیستی را به کمک شهید لواسانی به شورای انقلاب می‌برند. کمیته امداد امام خمینی از دیگر یادگارهای دکتر است.

از ایشان به عنوان یک پزشک متعهد چه خاطراتی دارید؟

همیشه خاطرم هست که پدرم بعد از اقامه نماز صبح و قرائت قرآن روزانه، به خواندن مطالبی می‌پرداخت که در مورد عمل‌های جراحی آن روزشان بود. یا در داخل کلینیک سلمان فارسی با دکتر محمد باقر لواسانی که معاون وزیر بهداری وقت و از شهدای هفتم تیرماه ۱۳۶۰ بودند، همکاری داشتند. آنجا وقت‌هایی که مریض کمتر مراجعه می‌کرد، می‌نشستند و بحث‌های علمی خوبی مطرح می‌کردند. پدرم ذهن بسیار خلاق و پویایی در عملیاتی کردن دانش پزشکی داشت. در درمان غیرجراحی شکستگی‌ها بسیار ماهرانه عمل می‌کرد. ایشان وقت کافی به هر بیمار اختصاص می‌داد و مزایا و معایب مداخله را به صورت قابل درک برای افراد درمی‌آورد و به آنها تفهیم می‌کرد. ایشان به سبک زندگی اسلامی و علمی به طبابت می‌پرداخت. در کارش به سود اولویت نمی‌داد. پدرم واقعاً چنین درکی داشت نه فقط در صحبت باشد بلکه در عمل اینطور بود. حتی گاهی با توصیه بهداشتی سعی می‌کرد مشکل بیمار را حل کند، بدون اینکه توجهی به اظهارات بقیه داشته باشد.

با ادامه تحصیل شما مشکلی نداشتند؟

پدرم و شهید فیاض‌بخش تا قبل از انقلاب محیط‌های دانشگاهی را مناسب نمی‌دانستند. ولی در خانه با داشتن معلم خصوصی به یادگیری زبان انگلیسی و علوم دینی و همچنین موضوعاتی که مورد علاقه و توجهم بود می‌پرداختم. دکتر هم همیشه تشویقم می‌کرد که علم‌آموزی را رها نکنم. شهید بسیار به علم اهمیت می‌داد و مرا وادار می‌کرد هرچه را که می‌خوانم به بقیه هم یاد دهم. یادم است که نوارهای شهید مطهری را به من می‌داد که آنها را پیاده یا ضبط کنم.

ویژگی بارز اخلاقی ایشان چه بود؟

همیشه توکلش به خدا بود. یادم نمی‌آید نسخه‌ای نوشته یا بیماری را ویزیت کرده و به نتیجه نرسیده باشد. یک بار پدری که فرزندش سرطان داشت از همه جا مأیوس نزد دکتر آمد. دکتر پس از معاینه دقیق او متوجه شد کار از کار گذشته است. با همان ارادت و اخلاصی که نسبت به حضرت رضا(ع) داشت به آن مرد گفت برو پیش دکتر حقیقی بهتر به نتیجه می‌رسی. مرد فرزندش را برد و مدتی از او خبری نشد تا اینکه یک روز همان مرد با یک قواره کت و شلوار پیش شهید فیاض‌بخش آمد و گفت فرزندم شفا پیدا کرده است. دکتر دستور عکس و آزمایش داد و اثری از غده سرطانی در کودک پیدا نشد. از این نمونه در زندگی شخصی دکتر فراوان است.

رفتار پزشکی چون شهید فیاض‌بخش با بیمارانش چطور بود؟

دکتر پس از آنکه دوره تخصصی جراحی را در بیمارستان سینا گذراند با آنکه منزلش در قلهک بود، در خیابان شهباز جنوبی مطبی دایر کرد تا بیشتر به بیماران محروم رسیدگی کند. صبح‌ها در بیمارستان فعالیت داشت و بعدازظهرها تا دیر وقت در مطب به طبابت بیماران می‌پرداخت. حق ویزیتشان ۳۰۰ ریال بود. در مطب خودش صندوقی نصب کرده بود و روی آن نوشته بود اگر کسی پول ویزیت ندارد می‌تواند کمتر بدهد یا ندهد. ایشان با برخی از کسبه و داروخانه‌ها صحبت کرده بود و مقداری پول به عنوان تنخواه گردان نزد آنها گذاشته بود و بیمارانی که نیاز به داروی رایگان یا مواد غذایی خاصی داشتند، پیش آنها می‌فرستاد. اینطور با شیوه‌ای که بیمار متوجه نشود و به شأن او برنخورد کمکشان می‌کرد. اعتماد بیماران با دکتر به حدی بود که حتی مسائل سری خودشان را با او در میان می‌گذاشتند. دکتر میلیاردر نبود، ولی پول‌هایش را به این شکل خرج می‌کرد و حتی به افراد نیازمند وام می‌داد.

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۴۰۸

گفت‌وگو

خواهر شهیده حدیقه مردوخی از واقعه بمباران شیمیایی روستای قلعه جی می‌گوید

حدیقه در راه نجات فرزندش شهید شد

غلامحسین بهبودی

تیرماه ۱۳۶۶ بمباران شیمیایی شهر مسکونی سردشت، افکار عمومی جهان را متوجه عمق جنایت‌هایی کرد که رژیم بعث عراق علیه مردم ایران انجام می‌داد، اما مناطق کردنشین کشورمان تنها در فاجعه سردشت هدف بمباران شیمیایی دشمن قرار نگرفتند. رژیم بعث عراق بارها مناطق مسکونی و روستاهای کشورمان را مورد بمباران شیمیایی قرار داده بود. در یکی از این موارد روستای کوچک قلعه جی از توابع مریوان مورد بمباران شیمیایی قرار گرفت. شهیده حدیقه مردوخی یکی از شهدای واقعه بمباران قلعه جی است که قرار داشتن در ایام تیرماه را بهانه‌ای قرار دادیم تا گذری به زندگی این شهید گمنام از زبان خواهر کوچک‌ترش صدیقه مردوخی داشته باشیم.

خانه به‌دوشی در جنگ

خانه پدری ما در روستای بوریدر بود. آنجا در یک خانواده روستایی محروم، اما خوشبخت و شاد زندگی می‌کردیم. حدیقه متولد سال ۱۳۴۴ بود. سه سال از من بزرگ‌تر بود. به عنوان خواهر بزرگ‌تر همیشه قوت قلب من بود. پدرمان معلم بود و کشاورزی هم می‌کرد و حدیقه کمک حال او و مادرمان می‌شد. سال ۶۵ در بحبوحه جنگ حدیقه ازدواج کرد، اما به خاطر وضعیت بغرنج

چه کسی فکرش را می‌کرد حدیقه خواهر عزیزم بر اثر بمباران شیمیایی به شهادت برسد. زمانی که حدیقه خودش را برای جشن سال نو و تعطیلات عید آماده می‌کرد، رژیم صدام با حمله شیمیایی به روستای قلعه جی، عید آنان را به عزا تبدیل کرد

روستایمان، او و همسرش مجبور شدند خانه به‌دوش شوند و مدتی از این روستا به روستاهای دیگر بروند. مدتی در شهرستان مریوان بودند و پس از آن راهی روستای نیکجه شدند. سپس در روستای اورامان استقرار یافتند و در آخر هم به روستای قلعه جی آمدند؛ روستایی که مشهد حدیقه شد.

فرار بابا

پدرم در روستای بوریدر معلم بود و به خاطر عشق به انقلاب اسلامی و پیروی از خط امام(ره) و همکاری با نیروهای انقلاب، مورد عناد و دشمنی عناصر ضدانقلاب قرار گرفته بود، لذا او را تهدید به مرگ کرده بودند. یک شب گروهک‌های ضدانقلاب وارد روستا شدند و منزل ما را محاصره کردند. می‌خواستند پدرم را بگیرند. نیمه‌های شب، پدرم با پای برهنه از منزل فرار کرد. ما از هجوم ناجوانمردانه ضدانقلاب‌ها به‌شدت ترسیده بودیم و گریه می‌کردیم. گروهکی‌ها وقتی از پیدا کردن و دستگیری پدر مأیوس شدند، منزل را ترک کردند و رفتند، اما ما از اینکه مبادا پدر را دستگیر کرده باشند، خیلی نگران بودیم.

حدیقه که سه سال از من بزرگ‌تر بود، محکم دست‌های من را گرفته بود و می‌گفت: «صدیقه جان، به جای گریه کردن باید دعا کنیم و از خدا بخواهیم پدر را از شر این جنایتکاران حفظ کند.» با هم دست به دعا برداشتیم و در حالی که اشک می‌ریختیم از خدا خواستیم بابا را نجات بدهد. این عمل ما موجبات آرامش بقیه اعضای خانواده شد. آنها هم برای دعا به جمع ما پیوستند. تا صبح برای سلامتی پدر دعا کردیم. صبح در روستا به پرس و جو پرداختیم. کسی از موضوع دستگیری بابا خبر نداشت. کم کم مطمئن شدیم که پدر توانسته است از دست ضدانقلاب فرار کند.

سقوط قاطر

بعد از قضیه فرار بابا تا مدتی کسی جرئت رفت‌وآمد به منزل ما را نداشت. تا اینکه روزی قاصدی از طرف پدر آمد و خبر سلامتی او را به ما داد. پدرم در شهرستان مریوان بود. یکی از آشنایان گفت: «شما را پیش پدرتان می‌برم.» من و حدیقه و برادرم وسیم آماده شدیم همراه ایشان برویم. امکاناتی را که پدر نیاز داشت بار یک قاطر کردیم و راه افتادیم. در مسیر، حدیقه مدام مراقب ما بود، وسیم را کول کرده بود. فصل زمستان بود و هوا خیلی سرد. بعد از اذان صبح راه افتادیم و تاریکی هم مزید بر مشکلات شده بود. به مسیر سخت و صعب‌العبوری رسیدیم. طوری که قاطر با بارش از دامنه‌های کوه پرت شد و اصلاً نفهمیدیم کجا رفت. ترس و اضطراب همه را فراگرفته بود. اما حدیقه دستان ما را گرفته بود و دلداری‌مان می‌داد. آن روز به زحمت توانستیم خودمان را به پدرمان برسانیم.

بمباران شیمیایی

چه کسی فکرش را می‌کرد حدیقه خواهر عزیزم بر اثر بمباران شیمیایی به شهادت برسد. زمانی که حدیقه خودش را برای جشن سال نو و تعطیلات عید آماده می‌کرد، رژیم صدام با حمله شیمیایی به روستای قلعه جی، عید آنان را به عزا تبدیل کرد. در روز بیست‌وهشتم اسفند ماه ۱۳۶۶ مردم بی‌دفاع این روستا، هدف گازهای شیمیایی دشمن قرار گرفتند و تعداد زیادی از آنها شهید و مجروح شدند.

حدیقه به دلیل عشقی که به فرزندش داشت، در گیر و دار انفجارها او را برمی‌دارد و از روستا فرار می‌کند. سعی می‌کند خودش را پیش پدر و مادرمان در روستای بوریدر برساند. غافل از اینکه به‌شدت آسیب دیده بود. وقتی به روستا می‌رسد، به رغم وخامت وضعش، برای اینکه خانواده را نگران نکند، چیزی نمی‌گوید، اما شدت جراحات وارده در نیمه‌های شب حالش را خراب می‌کند. پدر و مادرم سعی می‌کنند او را به بیمارستان برسانند که بر اثر شدت جراحات وارده به شهادت می‌رسد.

جدول

از راست به چپ

■ ۱- یکی از چهار ملک مقرب الهی که وظیفه روزی‌رساندن را دارد- هنرپیشه معروف فرانسوی ■ ۲- اطراف و دوروبر شهر- تیم فوتبالی در یونان- آواز پرندگان ■ ۳- اجرت- سنگ‌نوشته- مظهر استواری در طبیعت ■ ۴- خرس آسمانی- فلسفه ارسطو- از شهرهای استان گیلان- چسبیده به سولقان ■ ۵- دروازه- شهر ایستاده- سطل آب- خبرگزاری سوییس ■ ۶- حسادت- تونل بین فرانسه و انگلیس- سزای کار بد کسی را دادن ■ ۷- حرف دهن کجی- قهرمان داستان ایلیاد اثر هومر- وقتی در عقرب باشد کاری نشاید- پیاز ■ ۸- درخت انگور- شعبه‌ای از دین بودایی- چینه دیوار ■ ۹- در رگ‌ها جاری است- گلو- سگ بیمار- فلز رسانا ■ ۱۰- صنعت جهانگردی- شتر تندرو- جام ■ ۱۱- بلدرچین- امید و آرزو- تو و میان چیزی- پوشیده ■ ۱۲- عدد منفی- از شهرهای ترکیه- تنه درخت- پوستین وارونه ■ ۱۳- صفت سرو- ملی‌پوش فوتبال ایران- بخشش ■ ۱۴- از شهرهای استان کرمانشاه- متضاد هیچ- خواب را لذت‌بخش می‌کند ■ ۱۵- شمالی‌ترین شهر استان خوزستان- خواستن... است

از بالا به پایین

■ ۱- پزشک ایرانی که بنیانگذار طب کودکان در ایران است- دشت‌های بی‌درخت شمال روسیه ■ ۲- فرمانده صد نفر- اجتماع میوه‌ها بر روی یک شاخه از درخت- تاکسی پرظرفیت ■ ۳- جای لباس- به سیگار می‌زنند- افزایش مستمر و پایدار سطح عمومی قیمت- گراز ■ ۴- شاه بی‌شین- ترک استخوان- از شهدای کربلا- منسوب به آهن ■ ۵- مرتجع لاستیکی- فرشته- بیماری مردم‌آزاری ■ ۶- وسیله‌ای در ماشین- کاخی در اسپانیا- باران اندک ■ ۷- ته‌نشین مایعات- واحد وزن سنتی- از نت‌های موسیقی- قسمتی از زندان ■ ۸- برباد دهنده ایمان- گیجگاه- دریایی در ترکیه ■ ۹- دودکش آشپزخانه- زوبین- پهلوان- پیروان پیامبر ■ ۱۰- پافشاری در عناد و مخالفت- پول استرالیا- از رودهای مهم چین ■ ۱۱- از روسای جمهور امریکا- درجه‌ای در رشته‌های رزمی- راه میان‌بر ■ ۱۲- عوامل تزیینی مانند نقاشی، وسیله و اثاث- اصل و نسب- کلاه الف- رود فرانسوی ■ ۱۳- قسمت عمیق دریا- مسجدی در بیت‌المقدس- نوعی زغال سنگ- دهل ■ ۱۴- او- پیمانه- سفر اداری ■ ۱۵- رکورددار بازی ملی در فوتبال ایران- نام خانوادگی زردشت

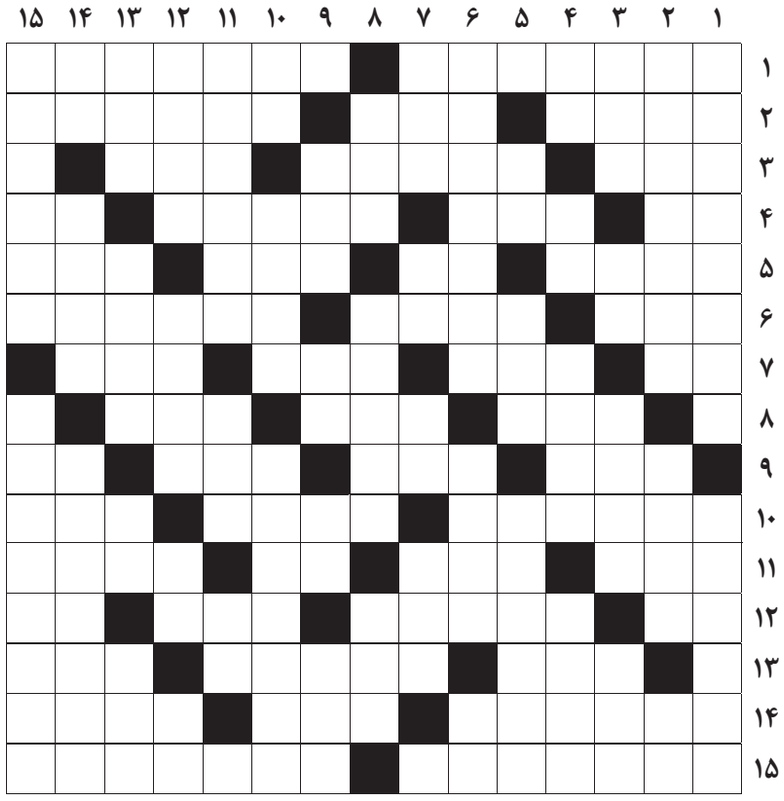

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۲			۵	۹		
					۶			۷
		۳				۱		۵
	۱		۵		۲			
						۲		
	۵	۸	۷					
		۶					۹	۱
۳				۴				
	۹	۷		۳				

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۴۰۷

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	د	ل	چ	س	ب	■	ز	ی	م	ن	ا	س	ت	ی	ک
۲	ر	و	ی	ا	■	ی	و	ز	ی	■	ض	ر	ب	ا	ن
۳	خ	ا	ن	■	ه	ا	ر	د	■	ب	ط	■	ت	و	س
۴	ت	م	■	خ	م	س	ه	■	ر	ز	ر	و	■	ر	و
۵	ز	ه	ر	م	ا	ر	■	ا	ن	ک	ا	ر	ا	■	ل
۶	ی	■	د	ی	و	■	س	م	چ	■	ر	ا	ن	ت	■
۷	ت	ا	■	ن	ر	س	■	ر	و	ل	■	م	و	ر	خ
۸	و	ن	گ	■	ی	ل	ه	■	ر	ز	ن	■	ر	ک	و
۹	ن	ی	ر	و	■	ب	ن	ز	■	چ	ا	ز	■	ی	ا
۱۰	■	س	ا	ز	ش	■	گ	ا	ن	■	ر	■	ل	ی	س
۱۱	ا	■	ز	ر	ی	و	ا	ر	■	م	گ	ا	و	ا	ت
۱۲	س	گ	■	ا	ر	ا	م	■	ر	ا	ی	ن	■	ت	گ
۱۳	ت	ی	م	■	د	ر	■	ک	ا	ه	ل	■	ا	ل	ا
۱۴	ا	ت	ی	ل	ا	■	ر	و	س	و	■	ش	ر	ی	ر
۱۵	ژ	ی	گ	ا	ن	ت	ی	س	م	■	ت	ب	ا	ه	ی